

بازیگران قدرت، تدبیر امور جهانی و جوامع مدنی

کیامرث جهانگیر*

چکیده

در دوران معاصر، همه صحنه های زندگی اعم از اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و سیاست تحت تأثیر کنش و واکنش های ویژه ای قرار گرفته است. حاکمیت دولتها بتدریج کمرنگ، ارتباطات، رقابت، همنوایی و همشکلی بسیار گسترده شده است. بررسی ویژگیهای دوران معاصر و واکنش های مربوطه، ضرورت فهم و درک جدید همه عرصه های زندگی را اجتناب ناپذیر می نماید چرا که همه این عرصه ها در این کنش و واکنش جدید تغییرات شگرفی پیدا نموده اند. در شرف نگری این کنش و واکنش ها سؤالاتی چند جلب توجه میکند از جمله اینکه نقش بازیگران قدرت جهانی در این عرصه جدید چگونه است؛ کنش و واکنش های محسوس بویژه غیر محسوس ایشان به چه صورت میباشد و بالاخره در این کنش و واکنش ها تدبیر امور جهان چگونه رقم میخورد؟ هدف اصلی در این مقاله فهم و تحلیل این فرآیند و کنش های مذکور و پاسخ به سؤالات مطروحه فوق بویژه با تمرکز بر روشهای نامحسوس تدبیر امور جهان و از طریق جوامع مدنی میباشد. در این مقاله سعی شده با بررسی شناخت کلی جهانی شدن و نظریه های مربوطه و استفاده از آمار و داده ها و تجزیه و تحلیل آنها به این مهم پاسخ داده شود.

کلیدواژه ها: جهانی شدن، گسترش ارتباطات، شرکتهای چند ملیتی، جوامع مدنی، شبکه های تدبیر، تدبیر نامحسوس امور جهانی.

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. Jahangir@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲۵

۱. مقدمه

در دوران معاصر با توسعه تکنولوژی و زیرساختهای ارتباطی و گسترش آن در سراسر جهان تأثیرات شگرفی در همه کنش و واکنش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم، جوامع و دولتها بوقوع پیوسته است. هر کنشی در هر جای جهان توسط دیگر مردمان در جای جای جهان میتواند سرعت رصد شود، انتقال اطلاعات، پول و سرمایه در کمترین زمان امکان پذیر شده است. مکانها در فاصله زمانی لحظه بهم نزدیک شده‌اند و خلاصه همه مردم در همه عرصه‌ها به فاصله زمانی بسیار کوتاهی از هم متأثر میشوند.

به این تأثیر و تأثر عمومی در این عصر که در آن همه مردم جهان بمثابه مردم یک دهکده میتوانند رو در روی هم بوده و از هم تأثیر پذیرند اصطلاح جهانی شدن نام نهاده‌اند. در واقع در این دهکده مجازی جهانی، مرزهای رسمی کشورها دیگر مانع اطلاع رسانی و ارتباط بین مردم جهان با یکدیگر نمی‌باشند. از یک سو دولت‌ها تأثیرشان روی مردمشان کم و از سوی دیگر گروه‌های جوامع مدنی جدیدی پدیدار شده‌اند که عملکردی جهانی دارند.

همچنین با تعمق به وضعیت جدید به نظر میرسد که تدابیر جهانی هم در این عرصه به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد ما در این مقاله برای فهم این وضعیت جدید و بخصوص فهم بهتر تدابیر جهانی در این عرصه ابتدا به بازشناسی چارچوب‌های نظری درباره نقش بازیگران قدرت در این خصوص پرداخته و سپس با استفاده از داده‌های عینی، یعنی با بررسی سیر عملکرد بازیگران قدرت در تدبیر امور جهان در دوران معاصر و تجزیه و تحلیل آنها به تدبیر نامحسوس جهان در وضعیت کنونی متمرکز شده، و ضمن آزمون چارچوب‌های نظری فوق، نقش قدرتهای جهانی را در چگونگی تدبیر نامحسوس امور جهان در وضعیت کنونی پس از بستر آفرینی جهانی شدن با شعار سپردن امور بدست جوامع مدنی رقم می‌خورد را بعنوان مسئله‌ای جدید در سیاست‌های معاصر مورد کنکاش قرار میدهیم.

مقدمتاً برای ورود به بحث لازم است کمی در خصوص مفهوم جهانی شدن در دوران معاصر سخن گفته شود:

- "مارتین آلبرو"، جهانی شدن را فرایندی دانسته است که براساس آن مردم جهان در یک جامعه واحد و فراگیر جهانی به یکدیگر می پیوندند. (صداقت، ۱۳۸۱)

- "لستر تارو"، فرآیند جهانی شدن را از بُعد اقتصادی مینگرد وی میگوید: اقتصاد جهانی که در آن عوامل تولید، منابع طبیعی، سرمایه، دانش فنی، نیروی کار و نیز کالاها و خدمات در سراسر جهان جابه جا می شوند. (تارو، ۱۳۷۶)

"امانوئل ریشر": فرآیند جهانی شدن را شکل گیری شبکه ای میدانند که طی آن اجتماعاتی که پیش از این در کره خاکی، دور افتاده و منزوی بودند در وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می شوند. (صداقت، ۱۳۸۱)

هم چنین در خصوص مفهوم جهانی شدن گفته میشود که این تعاملات گسترده جهانی، فرد را از گروه جدا می کنند، در نتیجه فرد آن احساس تعلق داشتن به گروه، قشر و جامعه خاص را از دست می دهد و این احساس ایجاد می شود که "یک فرد آزاد" تولید شده است و هیچ نوع محدودیتی را نمی پذیرد، یعنی اینکه این روند جهانی شدن و ایدئولوژی که همراه با آن است توسعه پیدا می کند در عمل بصورت یک پدیده انقلابی میشود که فرد را در تعارض با نظام های موجود قرار می دهد.

هم چنین گفته میشود در عصر جهانی شدن، برای استفاده از محصولات تولید شده در همه بازارها لازم است قالبهای مشترک و اصول تعریف شده و جا افتاده واحدی شکل بگیرد. با گسترش این اصول و الگوهای واحد و قالبهای آن بتدریج مسایل قومی و نژادی هم، رنگ و بوی خود را از دست دادند.

در سطح جهان یک آگاهی و هویت جدیدی شکل می گیرد در این شرایط اجباراً در مراحل اولی، ارزش ها حالت مطلق خود را از دست می دهند و همه حالت نسبی پیدا می کنند.

این شرایط تحت چه کنش و واکنش های جهانی رخ داده است؟ بازیگران قدرت در دوران معاصر چگونه عمل مینمایند؟ تدبیر امور جهان در این عصر چه فرآیندی را دنبال می کند؟ برای پاسخ به این سؤالا لازم است ابتدا در سطح نظری، چارچوبهای نظری در خصوص بازیگران قدرت و تدبیر امور جهان را به اجمال بررسی و سپس در سطح عینی با بررسی داده عینی و تجزیه و تحلیل آنها نقش بازیگران قدرت در دوران معاصر و واکنش های مربوطه را بررسی و از رهگذر آن مسئله تدبیر امور جهانی در این عصر را مورد کنکاش قرار دهیم.

۲. چارچوب نظری

امروزه دو دیدگاه کلی در خصوص بازیگران قدرت و تدبیر امور جهانی در دوران معاصر مطرح می‌باشد: این دو دیدگاه یکی از سوی مخالفان لیبرال دمکراسی و دیگری از سوی لیبرال‌ها ارائه می‌شود:

۲-۱. از دیدگاه مخالفان لیبرال دمکراسی

عده‌ای از مخالفان لیبرال دمکراسی با تأکید بر ماده‌گرایی می‌گویند کمبودهای مادی باعث می‌شود انسان‌ها بر طبیعت تسلط پیدا نمایند ایشان معتقدند که کنترل انسان بر طبیعت به انسان اجازه می‌دهد که کنترلی را بر انسان‌های دیگر اعمال بکند. اینها می‌گویند از آنجائیکه تکنولوژی نقش اساسی را در تسلط انسان بر طبیعت بازی می‌کند، لذا تسلط بر تکنولوژی و اقتصاد، تسلط بر امور را سهل تر نموده است. این دیدگاه منجر به ارائه نظریه‌های امپریالیسم، سیستم جهانی مرکز-پیرامون و بالاخره ارائه نظریه جهانی شدن از سوی ایشان شده است.

عده ای دیگر بر خلاف تأکید بر نیاز مادی بر نیاز معنوی انسان تأکید می‌نمایند اینها می‌گویند: معنویات بر اموری مانند رفاه و بقا اولویت دارد، در این صورت خودشناسی و انسان شناسی در بالاترین اولویت قرار می‌گیرد؛ بنابراین روابط بین انسان‌ها در برگیرنده یک فرآیند خودشناسی است و این خودشناسی در آگاهی از خود، تبلور پیدا می‌کند. اینها جهان را بگونه ای مطرح میکنند که زیر عوامل بی‌شماری از بازیگران تشکیل شده است و رفتار هر یک از این بازیگران دارای منطقی و دینامیک خاص خود است. ماکس وبر ساختارهای فرهنگی را از ساختارهای دیگر مستقل و آنها را دارای دینامیک خاص خود و دارای تکامل مستقلی میدانند.

عده دیگری از ایشان می‌گویند امور اقتصادی و فرهنگی سیاسی را باید مستقیماً در رابطه با یکدیگر مورد بررسی قرار داد زیرا یک نوع رابطه دیالکتیکی بین این دو مطرح می‌باشد. اینها می‌گویند تجربه روابط بین الملل نشان می‌دهد که واحدهای سیاسی در قالب ساختارهایی عمل می‌کنند و این ساختارها رفتار انسان‌ها و البته واحدها و سازمان‌ها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند و بالاخره ترکیبی از ساختارهای مختلف یعنی ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی رهبری امور را در دست دارند.

۲-۲. از دیدگاه لیبرال‌ها

عده ای از لیبرال‌ها با تأکید بر ساختارها میگویند روابط بین‌الملل همیشه و از دیرباز دارای یک ساختار سلسله مراتبی بوده است و در این ساختار سلسله مراتبی بازیگری که از دیگران قدرتمندتر است سعی می‌کند ساختارهایی را ایجاد کند تا بتواند در چارچوب آنها حداکثر منافع را از آن خود نماید. ممکن است که بازیگر قدرتمندتر برای اعمال قدرت با قدرتهای متوسط یک نوع همکاری داشته باشد، به نحوی که این بازیگران درجه دوم، منافعی را از این ساختار جهانی کسب کنند.

عده دیگری از لیبرال‌ها میگویند در دوران جدید قدرتهای بزرگ کمتر از اعمال مستقیم قدرت بهره می‌جویند و چارچوب اصلی سیاست خود را در اعمال غیر مستقیم قدرت متمرکز کرده‌اند. سیستم اعمال غیر مستقیم قدرت در دو محور قابل بررسی میباشد:

در محور اول "توافق"، جایگزین "زور" می‌شود و برای رسیدن به "توافق" لازم است که یک جهان‌بینی مشترکی وجود داشته باشد (هادن و وین جونز، ۱۳۸۳ ص ۴۷۳ تا ۴۷۵)، این جهان‌بینی مشترک توسط مفهوم "ایدئولوژی مشترک" یا "لیبرالیسم" تعریف شد.

در محور دوم قدرتهای بزرگ سعی می‌کنند که یک نوع "ائتلاف خارجی" را در سطح جهان ایجاد کنند این ائتلاف متضمن این است که بعضی از طبقات مختلف جهان همانند آنها بشوند، لذا لازم است از همان ایدئولوژی برخوردار باشند که آنها برخوردار هستند. و آن ایدئولوژی (لیبرالیسم) میباشد یعنی همه بدون هیچ محدودیتی با یکدیگر همکاری کنند.

برای به اجرا گذاردن چنین سیستمی لازم بود که در مرحله اول جوامع مختلف دارای سیستم دموکراتیک و کثرت‌گرا باشند (چرا که این ائتلاف‌ها در غیر این صورت امکان‌پذیر نیست) اما اگر این کشورها کاملاً دموکراتیک نباشند امکان دارد جامعه این کشورها، تمایل به ائتلاف جهانی نداشته باشند.

از این‌رو این عده نظریات افرادی مثل "پارتو" و "موسکا" را مطرح و مورد استفاده قرار می‌دهند، ویلفردو پارتو معتقد بود که تجربه تاریخی گواه گردش ابدی نخبگان و حکومت اقلیت بر اکثریت است. (ایونز، ۱۳۸۳، ص ۱۰) و گایتانو موسکا بر این باور بود که حاکمیت نخبگان اجتناب‌ناپذیر است... طبقه‌ای که گروه اقتصادی مسلط در جامعه محسوب می‌شود در همان حال نیروی فکری حاکم آن جامعه نیز تلقی می‌-

گردد. (اهمان ص ۱۴) علی ایحال ایشان در مجموع می‌گویند: در هر جامعه "نخبگانی" هستند که بنابر تعریف، برتر از باقی جامعه می‌باشند؛ این "نخبگان" هستند که صلاحیت در دست گرفتن امور سیاسی را دارند، لذا اصطلاحی را که بکار می‌برند، عبارت است از "دموکراسی کنترل شده"، "دموکراسی محدود" و اصطلاحات مشابه این را دارند.

مقصود این است که آنچه در عمل رخ می‌دهد این است که همراه با این روند "جهانی شدن اقتصاد" یک "اقتدار سیاسی" هم مشاهده می‌شود. "نخبگان اقتصادی" بر "نخبگان سیاسی" اعمال سلطه می‌کنند اما نه به‌طور مستقیم بلکه به این شکل که آنها سعی می‌کنند به اندیشه‌هایی شکل بدهند که در طویل‌المدت در شکل‌گیری رفتار نخبگان سیاسی تعیین‌کننده واقع می‌شود. این کار را آنها به دو شکل انجام می‌دهند، و هر دو ناشی از قدرت مالی آنهاست:

روش اول- به این نحو است که "نخبگان اقتصادی" کمک‌های مالی فراوانی را در اختیار دانشگاه‌ها و مراکز مختلف تحقیقاتی قرار می‌دهند، بدین وسیله آنها می‌توانند به تحقیقات سیاسی جهت بدهند، آنها می‌توانند زمینه را برای تولید نظریه‌های جدیدی فراهم بکنند.

روش دوم- بدین نحو است که "نخبگان اقتصادی" به لحاظ قدرت مالی و وابستگی-های طبقاتی خود، در هیئت مدیره دانشگاه‌ها یا مراکز علمی مستقل جایگاهی برای خود کسب می‌کنند و مجدداً از طریق مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها می‌توانند در شکل-گیری اندیشه‌های نوین و جهت دادن به آنها نقش داشته باشند.

بعد از اینکه این اندیشه یا نظریه جدید در جامعه، جایگاهی برای خود کسب کرد، و مقبولیتی پیدا کرد، از آن مرحله به بعد "نخبگان دیگر جامعه" به‌طور خودکار در قالب منافع "نخبگان اقتصادی"، می‌اندیشند و عمل می‌کنند.

عده ای دیگری از لیبرالها برای رهبری امور جهان روی نظم و تدبیر امور تأکید مینمایند.

مفهوم تدبیر تا اندازه زیادی برای تبیین روند جهانی شدن بکار گرفته می‌شود. تدبیر شکل‌های مختلفی دارد اما در عمل تدبیر عبارت است از: انجام دادن کارهای تشکیلات حکومتی بدون داشتن تشکیلات حکومتی، یعنی سازمان‌هایی که حکومتی نیستند این کارها را انجام می‌دهند.

این تعریف مختصر مبتنی بر یک سری پیش فرضها میباشد:

اندیشه حاکم بر "تدبیر" می‌گوید که "سیستم وستفالی" دیگر کارایی خود را از دست داده است. در واقع این سیستم که همان سیستم دولت-ملتهاست و میخواست نظم را توسط موازنه قدرت، حقوق بین الملل، دیپلماسی، جنگ و اقدامات قدرتهای بزرگ تامین نماید. (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳، ص ۹۴) کارایی خود را از دست داده است. اینها می‌گویند: امروز در جهان مسایلی هستند که در سیستم وستفالی قابل حل نمی‌باشند؛ مسایلی مثل فقر، توسعه نیافتگی، بحران‌های منطقه‌ای، مسایل محیط زیست، مسایل حقوق بشر و زنان و غیره؛ در نتیجه لازم است که در سطح جهان یک سیستم جدیدی ابداع شود تا بتواند "مدیریت امور جهانی" را بر عهده گیرد.

اینها این سیستم جدید را در قالب جامعه مدنی جهانی و جوامع مدنی کشورها مطرح مینمایند و استدلال میکنند که جامعه جهانی و همچنین جوامع مختلف مسیر دموکراتیزه شدن را طی می‌کنند، و در این مسیر نهادهای جامعه مدنی در حال شکل‌گیری هستند این نهادها از قدرت سیاسی، اقتصادی، مستقل هستند و در واقع یک منطقه حائلی بین مردم و تشکیلات حکومتی ایجاد کرده‌اند. با توجه به کمرنگ‌تر شدن حاکمیت‌ها و کمرنگ‌تر شدن مرزهای سیاسی، جامعه مدنی کشورها و جامعه مدنی جهانی در یکدیگر تنیده شده‌اند و رفته‌رفته یک مجموعه یا یک سیستم را تشکیل می‌دهند؛ یعنی می‌توان یک خط ممتدی را تصور کرد که در یک قطب آن جوامع مدنی کشورها قرار دارند و در قطب دیگر آن جامعه مدنی جهانی؛ و این دو به سوی یکدیگر حرکت می‌کنند و در جهت ادغام در یکدیگر تا جایی که شاید مطرح نباشد از دو مفهوم جامعه مدنی کشورها و جامعه جهانی استفاده کرد.

اما این سیستم جدید چگونه عمل می‌نماید؟ شواهد نشان می‌دهد که این سیستم در عصر جهانی شدن برای تدبیر امور جهان در حال شکلگیری و عمل می‌باشد.

دیدگاه‌های مطرح شده درباره نقش بازیگران قدرت در تدبیر امور جهان در سطح نظریه مطرح می‌باشد لکن لازم است با بررسی داده‌های عینی و تجزیه و تحلیل آنها ببینیم در سطح عمل بازیگران قدرت چگونه عمل می‌نمایند و در حقیقت چه مقدار واقعیت با دیدگاه‌های مطرح شده مطابقت دارند؟

۳. تدبیر و عملکرد بازیگران قدرت دوران معاصر درباره امور جهانی

از اوایل دهه هفتاد میلادی بازیگران قدرت در قالب قدرتهای اقتصادی تقریباً در سه منطقه جهان یعنی آمریکا، اروپا و ژاپن متمرکز گردیدند، از اینرو جامعه جهانی این

کشورها، نیازمند نهادهایی بودند که در آن تبادل نظر پیرامون مسایل مشترک انجام گیرد و نیز طرح‌های مربوطه لازم تدوین و ارائه شود.

۳-۱. تأسیس کمیسیون سه‌جانبه

براساس نظریه‌هایی مانند نظریه برژینسکی (مشاور امنیت ملی وقت آمریکا)، که معتقد بود "حاکمیت سنتی دولت‌ها زیر فشار نیروهای فوق ملی مانند شرکت‌های جهانی، بانکها و سازمانهای بین‌المللی در حال فروپاشی است و نخبگان ماوراء ملی نقش پیوسته مهمتری در سیاست جهانی بازی میکنند" و نیز "قدرت سیاسی راکفلر" و هم چنین کمک‌های مالی نهادهایی مانند "بنیاد فورد" و "سازمان بروکینگر"، کمیسیونی بنام کمیسیون سه‌جانبه بدین منظور در سال ۱۹۷۳ بنیاد می‌گردد. اعضای این کمیسیون را عمدتاً نخبگان سیاسی و اقتصادی این سه منطقه یعنی آمریکا، اروپا و ژاپن تشکیل می‌دهند. (Sklar & Ever dell, 1980, pp.90-122)

هدف کمیسیون سه‌جانبه ایجاد همکاری بین طبقات حاکمه در سه منطقه مذکور برای حفظ منافع نظام سرمایه‌داری می‌باشد. در واقع کمیسیون کمیته مشورتی سرمایه‌داری جهانی و سازنده ایدئولوژی برای آن است به سخنی دیگر سه‌جانبه‌گرایی (ایدئولوژی کمیسیون) اندیشه و ایدئولوژی شرکت‌های جهانی است و لذا هدف کمیسیون سه‌جانبه عقلانی کردن، تقویت و سوق دادن اقتصاد جهانی در راستای منافع خود بود. (Sklar, p.9) از طرفی حاکمیت دولتهای مستقل، مزاحم «سه‌جانبه‌گرایان» بود. گزارش زیر که توسط جورج بال وزیر امور خارجه وقت آمریکا مطرح گردید بر این مسئله اذعان دارد: جورج بال به گزارش ۱۹۷۷ کمیسیون اشاره می‌کند و می‌گوید «مرزهای سیاسی دولتها، برای تعریف گستردگی و دامنه فعالیت‌های تجاری مدرن خیلی محدود است» (Freiden, 1970, p.63) برای شرکت‌های جهانی، حاکمیت دولتهای مقتدر و چپگرا یا مردمی عنصری مزاحم است، اما در عین حال آنها نیازمند خدمات دولتها برای اعمال سیاست‌های خود، سرکوب مخالفان و تهیدستان هستند. لذا حاکمیت دولتها در بُعد اقتصادی باید محدود گردد ولی در بُعد اجتماعی حاکمیت داخلی کشورها باید حفظ شود، به گونه‌ای که توان تأمین منافع سرمایه‌داران جهانی را داشته باشند.

۳-۱-۱. مدیریت اقتصاد جهانی

در گزارش سال ۱۹۷۷ کمیسیون، در کنار دفاع از حقوق بشر و حفظ صلح جهانی (به منظور گسترش و تعمیق وابستگی متقابل) مدیریت اقتصاد جهان مطرح شده است. این مدیریت، توسط سه مرکز، با کمک کشورهای متوسط (کمتر توسعه یافته یا توسعه یافته و کوچکتر) بر ضد جهان سوم اعمال میشود (Sklar, p. 27) در این مورد برژینسکی می گوید: "عاملی که امنیت ما را تهدید می کند کمونیزم نیست، تهدید از جانب جهان سوم و جهان چهارم است و عبارت است از عدم تمایل آنها به همکاری با اهداف و آرمانهای کمیسیون". (Ibid)

از نظر «سه جانبه گرایان»، هدف آمن کردن جهان (لذا حفظ صلح) برای وابستگی متقابل (لذا حقوق بشر برای مبارزه با دولتهای اقتدارگرا و مخالفان سه جانبه گرایی) یعنی محدود کردن توان دولتها برای مداخله در امر وابستگی متقابل و تبادل کالا و خدمات می باشد. بعبارت دیگر طرح برژینسکی یعنی خودداری از رویارویی و درگیری از یک سو و حفظ رهبری آمریکا با همکاری شرکتهای جهانی از سوی دیگر، به عنوان دو استراتژی مسلط بر سیاست خارجی آمریکا، مورد قبول واقع میشود. نظریه فوق در گزارش ۱۹۷۷ کمیسیون به این شکل مطرح شده است: -حمايت از همكاري و تعاون؛ ۲- ایجاد جبهه متحد در برابر کشورهای توسعه نیافته و شوروی؛ ۳- بازسازی اقتصاد جهانی از طریق گسترش رقابت سالم؛ ۴- کشورهای عضو باید در مرکز امور تجاری و مالی و اقتصادی جهان قرار گیرند، نقش محوری داشته باشند و موقع خود را حفظ کنند؛ ۵- فراهم ساختن زمینه برای درگیر کردن جهان سوم، چین و شوروی در اقتصاد جهانی. (Ibid. p.18)

برای تحقق طرح فوق دو راهکار باید تدوین شد یکی راهکار همکاری و تعاون بین کشورهای مرکز و دیگر راهکار وابستگی متقابل مرکز و پیرامون.

۳-۱-۱-۱. راهکار همکاری و تعاون بین کشورهای مرکز

در خصوص راهکار همکاری و تعاون کشورهای مرکز، گروه هفت کشور بزرگ صنعتی جهان موسوم به G7 بر مبنای پیشنهاد کمیسیون سه جانبه بنیانگذاری شد.

۳-۱-۱-۲. راهکار وابستگی متقابل مرکز و پیرامون

در خصوص راهکار دوم یعنی وابسته کردن جهان سوم به مرکز، روشهای زیر اعمال شد:

۱. پشتیبانی از گروهها و نخبگان میانه رو: بینش لیبرالها این است که در غیر این صورت افراد و گروههای تندروتر ممکن است موفق شوند قدرت را به دست گیرند. حمایت از حقوق بشر و دموکراسی به عنوان وسیله تحقق هدف فوق قابل بررسی است؛ (Bird, 1980, p.343)
۲. برقرار کردن روابط حسنه و شخصی با رهبران جهان سوم و ذینفع ساختن آنان در ساختار قدرت جهانی؛ (Ibid. p.342)
۳. ذینفع کردن نخبگان سیاسی - اقتصادی جهان سوم در اقتصاد جهانی (Ibid. p.345) یعنی چیزی که در آمریکای لاتین بعنوان بورژوازی کامپرادور (سرمایه دار داخلی وابسته) شناخته شده است؛
۴. پایان دادن به شرایط ناشی از امپریالیسم سنتی مانند مسئله کانال پاناما (۱۹۷۸) بعنوان وسیله ای برای هموار کردن زمینه برقراری روابط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ایجاد یک سیستم با ثبات؛
۵. حل بحرانهای منطقه ای برای دستیابی به چهار مورد قبلی و همچنین ایجاد ثبات سیاسی به منظور توسعه روابط تجاری و مدیریت اقتصاد جهانی؛
۶. ایجاد روابط فرهنگی گسترده، تبلیغات و توسعه همکاری های نظامی؛
۷. حمایت از دموکراسی و حقوق بشر بعنوان وسیله ای برای برپا کردن سیستمهای با ثبات در داخل جهان سوم و از طریق آن، ایجاد روابط اقتصادی با ثبات. برخی نیز استدلال می کنند که گسترش تجارت موجب ورود بیشتر و بهتر کشورها به سیستم جهانی می شود و بدین وسیله زمینه رعایت حقوق بشر و توسعه دموکراسی فراهم می آید؛ (Lilley, 1994, p.38)
۸. دیپلماسی بدهی و وابستگی های ناشی از بدهی، نقش یک «افسار» را بازی می کند که با شل و سفت کردن آن (مثلاً با پاداشهای مثبت مانند سرمایه گذاری و انتقال تکنولوژی، و با اقدامات منفی چون اعمال انواع تحریمها) برای با ثبات یا بی ثبات کردن جوامع و خفه کردن مخالفان به کار گرفته شد.

۳-۱-۱-۳. سیاست تعدیل اقتصادی

اهمیت فزاینده هفت مورد اول را نمی توان دست کم گرفت، اما بدون تردید دیپلماسی بدهی مهمترین وسیله ایجاد انواع وابستگی محسوب می شود. ابزار ایجاد بدهی، سیاست تعدیل اقتصادی بود و مجری آن صندوق بین المللی پول بود.

کنش مرکز در این فرآیند این بود که گروه G7 در نخستین اجلاس خود (۱۹۷۵) اعلام کرد خطری که منافع اقتصادی مشترک آنها را تهدید می کند سیاست‌هایی است که موجب محدود شدن تجارت می شود و لذا توصیه کرد سیاست‌هایی اتخاذ گردد که موجب توسعه تجارت جهانی باشد. (Ould - mey, 1994, p.322) همچنین، صندوق بین المللی پول بعنوان وسیله ای برای ایجاد ثبات در اقتصاد کشورهای توسعه نیافته انتخاب شد. از اینرو صندوق بین المللی پول در گزارشی تحت عنوان «گزارش پیرامون توسعه جهانی» ضمن تأکید بر وابستگی متقابل، استراتژی فوق را توصیه کرد و نهایتاً در سال بعد «تحول در ساختار اقتصادی و توسعه در دهه هشتاد» را ارائه نمود که در اجلاس G7 نیز مورد تأیید قرار گرفت. در این رابطه وزیر خزانه داری وقت آمریکا در سال ۱۹۸۳ اعلام کرد یک استراتژی فراگیر جهانی اتخاذ شده است که شامل پنج بخش زیر می باشد: (Ibid. p.322)

۱. تحول ساختاری (تعدیل اقتصادی) در کشورهای دریافت کننده وام باید به طور مؤثر به اجرا گذاشته شود؛
۲. صندوق بین المللی پول تضمین کند که وام‌های داده شده همراه با سیاست‌های لازم باشد و این سیاست‌ها به طور فشرده به اجرا درآید؛
۳. چنانچه کل سیستم در معرض خطر قرار گیرد، دولت‌ها و بانک‌های مرکزی کشورهای وام دهنده باید وام‌های لازم را فراهم کنند؛
۴. روند اعطای وام بانک‌های خصوصی به کشورهایی که سیاست تعدیل اقتصادی را به اجرا گذاشته اند باید ادامه یابد،
۵. از اتخاذ سیاست‌های تجاری ای که موجب محدود شدن تجارت گردد باید خودداری شود.

در خصوص اجرای بخش اول از استراتژی فراگیر جهانی فوق یعنی استراتژی اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی در کشورهای دریافت کننده وام باید گفت که این سیاست‌ها در دو مرحله کوتاه مدت و میان مدت در این کشورها در دستور کار قرار گرفت: در مرحله اول و کوتاه مدت سیاست ایجاد ثبات در این کشورها و در مرحله دوم و در میان مدت سیاست‌های تعدیل اقتصادی عملیاتی شد.

اما آنچه در عمل بواقعیت پیوست به گونه‌ای دیگر بود: در کوتاه مدت فرض بر این بود که کشور وام گیرنده با گرفتن این وام‌ها می تواند ثبات اقتصادی را تأمین کند، اما واقعیت این است که وام‌ها برای پرداخت هزینه های جاری و واردات کالاهای

مصرفی به کار گرفته میشد. در نتیجه وامهائی که در چارچوب مرحله اول داده می شود در بلند مدت مشکل بدهی را که در ابتدای امر موجب پذیرش و اجرای سیاست تعدیل اقتصادی شده است را تشدید می کند و نهایتاً میزان صدور سرمایه بر ورود آن فزونی می گیرد. بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، در مجموع هفتاد کشور که سیاست تعدیل اقتصادی را پذیرفتند و کل بدهی کشورهای جهان سوم که در ۱۹۸۰ بالغ بر ۶۵۸ میلیارد دلار بود در سال ۱۹۹۳ به ۱۱۷۰ میلیارد دلار رسید. (Bello, 1994, pp.8-9) و این روند نشان میدهد که سیاست تعدیل اقتصادی نه تنها باعث کاهش بدهی های کشورهای جهان سوم نشد بلکه بدهی این کشورها به چیزی نزدیک به دو برابر افزایش یافت.

در مرحله دوم و میان مدت، تعدیل اقتصادی سیاستهای زیر را توصیه یا بهتر گفته شود، تحمیل کرد:

۱. انتقال فعالیتهای اقتصادی از بخش دولتی به بخش غیر دولتی: خصوصی سازی در عمل موجب افزایش قدرت سرمایه داران بزرگ می شود. با توجه به ساختارهای سیاسی - اجتماعی اکثر کشورهای جهان سوم که در آنها قبیله گرایی هنوز حاکم است خصوصی سازی در عمل به نفع گروهها یا اشخاص انجام می گیرد که به مراکز تصمیم گیری دسترسی دارند. نتیجه آن، تمرکز بیشتر قدرت (اقتصادی - سیاسی) در دست عده ای محدودتر است. در شرایط ناشی از تعدیل اقتصادی، تولید فزونی نمی گیرد بلکه کاهش نیز می یابد. تولیدکنندگان کوچک بر اثر خصوصی سازی بی بندوبار، از بازار خارج و اکثراً ورشکسته می شوند. شبکه های توزیع و تجارت و حمل و نقل در دست سرمایه داران بزرگ و انحصارات قرار می گیرد. سرمایه به سوی تولید سوق داده نمی شود بلکه تمرکز قدرت مالی زمینه را برای سفته بازی و پیدایش اقتصاد دلالی فراهم می کند.

۲. حذف سوبسیدها: این اندیشه لیبرالی، اهداف سه گانه ای را دنبال می کند که عبارت است از:

- کاهش مخارج دولت (به منظور جلوگیری از افزایش تورم و نهایتاً کاهش دادن آن)؛

- ایجاد انگیزه تلاش و کار بیشتر؛

- عدم مداخله دولت در ساختارهای اجتماعی و طبقاتی جامعه.

۳. ثبات درآمدها برای حل مسئله تورم: تورم شدید در کنار ثبات دستمزدها، بار تحولات و مجموع فشارهای ناشی از تعدیل اقتصادی را بر دوش نیازمندان می گذارد.

از این گذشته، معمولاً برای حل مسئله تورم، به جای سیاستهای مالیاتی از سیاستهای پولی، یعنی محدود کردن دسترسی به پول و افزایش بهره استفاده می کنند. و در نتیجه امکان سرمایه گذاری و لذا رشد محدودتر می شود. (Lavigne, 1994, pp.6-7) در سال ۱۹۹۴ صنایع روسیه با ۳۵-۳۰ درصد ظرفیت کار می کرد)

۴. اتخاذ سیاست تجاری درهای باز: اندیشه حاکم این است که تجارت موجب رشد می شود و صادرات باید برای پرداخت بدهی ها افزایش یابد. اما با در نظر گرفتن کیفیت پایین تولیدات (والبته کمبودها) در کشورهای توسعه نیافته، صدور تولیدات صنعتی بسیار محدود است. بنابراین، تنها راه خروج از بحران، افزایش صادرات کشاورزی است. در نتیجه، فعالیتهای داخلی به سوی تولیدات کشاورزی سوق داده می شود (صنعت زدایی). از سوی دیگر، افزایش صادرات نرخ تورم را بالا می برد. سیاست درهای باز در عمل زمینه را برای واردات، یا به عبارت دیگر صادرات شرکتهای چند ملیتی، هموار می کند. لذا مشاهده می شود که سیاست تعدیل، هرگز موجب رشد و توسعه نمی گردد و در هر صورت دارای چنین هدفی نیست.

۵. اجرای سیستم ارزی تک نرخی: از طریق اجرای این سیاست دولت کنترل مالی و ارزی بر تجارت خارجی خود را از دست می دهد. یاد آوری می شود که اتخاذ سیاست تعدیل اقتصادی ناشی از کمبود صادرات و محدودیتهای ارزی می باشد. لذا سیستم تک نرخی کردن ارز برابر است با کاهش ارزش پول کشور در برابر پولهای خارجی. در تئوری این امر باید زمینه را برای افزایش صادرات هموار کند اما در عمل، دو نتیجه به بار می آورد: نخست، به لحاظ کاهش ارزش پول در مقابل پولهای دیگر، مقدار صادرات لازم برای کسب همان درآمد افزایش می یابد. فقر و رکود بیشتر حاصل مستقیم چنین سیاستی می باشد. دوم با توجه به وابستگی های تجاری و تکنولوژیک به واردات، کاهش ارزش پول موجب تورم بیشتری می شود که به نوبه خود مانع افزایش صادرات می گردد و همزمان مزایای ناشی از کاهش قیمت پول را خنثی می کند.

تعدیل اقتصادی دو نوع جریان سرمایه را تحمیل می کند:

۱. جریان انتقال سرمایه (مالیات...) از بخش خصوصی به بخش دولتی
۲. جریان انتقال سرمایه توسط دولت به بانکهای خصوصی و دولتی بین المللی برای بازپرداخت وام و بهره.

همچنین سیاست تعدیل اقتصادی دو رشته ساختار، یکی داخلی و دیگری خارجی، را بر کشورهای جهان سوم تحمیل می کند:

۱. در داخل، سرمایه در دست اشخاص و گروه‌های پیوسته محدودتر متمرکز می‌گردد؛ طبقه متوسط محدود یا نابود میشود؛ و طبقه تهیدست به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر گسترش می‌یابد: تضادهای موجود بین طبقات ثروتمند و فقیر تشدید می‌شود و نتیجه همه اینها بی‌ثباتی سیاسی و ناگزیر اعمال سیاستهای سرکوب‌گرایانه می‌باشد. در واقع دولت ابتکار عمل را از دست می‌دهد و به ابزار یا کانالی تبدیل می‌شود که توسط آن نهادهای مالی جهانی و از طریق آنها G7 سیاستهای خود را به مرحله اجرا می‌گذارند.

۲. در خارج در نتیجه، یک ساختار عمودی «شمال- جنوب» بر کشورهای پیرامون تحمیل می‌شود و روابط افقی «جهان سوم- جهان سوم» به شدت کاستی می‌گیرد. این نیازهای مرکز است که نیروی محرک در یکایک جوامع پیرامون را فراهم می‌کند؛ فعالیتهای اقتصادی تابع آهنگ نیازهای مرکز خواهد بود. با از دست رفتن استقلال و آزادی عمل اقتصادی، و نیز افزایش وابستگی‌ها، آزادی عمل در عرصه سیاسی نیز محدود می‌شود.

در گزارش سال ۱۹۹۱ بانک جهانی آمده است که نرخ رشد در کشورهای که سیاست تعدیل اقتصادی را به اجرا گذاشته‌اند پایین‌تر از دیگر کشورها می‌باشد. (Bello, 1994, pp.8-9) از نظر رئیس بانک کشورهای آمریکایی برای توسعه، بر اثر اجرای سیاست‌های تعدیل، پیشرفتهای دهه ۶۰ خنثی شده است (Ibid) فی‌المثل نرخ تورم در کشوری مثل کشور "مالی"، بعد از ۱۲ سال تعدیل، ۱۱۷ درصد میشود؛ و در مکزیک پس از ۱۳ سال تعدیل، ۲۰ درصد جمعیت بیکار میشوند، و ۴۰ درصد دچار کم‌کاری شدند و ۵۰ درصد زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛ و در کشور ساحل عاج، درآمد مردم ۵۰ درصد سال ۱۹۸۰ میشود. در نیکاراگوئه میزان سرمایه‌گذاری نسبت به درآمد ناخالص ملی در سال ۱۹۸۵، ۲۲ درصد بود و در سال ۱۹۹۲ پس از هفت سال تعدیل به ۱۴ درصد کاهش یافت. نرخ بیکاری از ۲۰ درصد در سال ۱۹۸۳ به ۵۰ درصد در سال ۱۹۹۴ رسید و بین سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۹۳ جراثم به میزان ۵۰۰ درصد افزایش یافته است. اما بدون توجه به شرایط فوق، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به تحمیل سیاست تعدیل اقتصادی در کشورهای بدهکار ادامه میدهند. واقعیت امر این است که هدف سیاست تعدیل اقتصادی رشد، و یا توسعه در جهان سوم نیست بلکه خصوصی کردن فعالیتهای اقتصادی، افزایش میزان وابستگی‌ها، و هموار کردن زمینه برای توسعه منافع نخبگان اقتصادی جهانی، یعنی **شرکتهای چند ملیتی** و حامیان آنها می‌باشد. در همین حال کشورهای موفق مانند آلمان و ژاپن و تایوان و کره جنوبی

استراتژی عکس نظام بازاری یعنی کنترل واردات و سرمایه گذاری های هدایت شده توسط دولت را اتخاذ کرده اند و از رشد بسیار سریعی برخوردار شدند.

۴. تدبیر امور جهان از طریق جوامع مدنی در دوران کنونی

یکی از راههای مؤثر بازیگران قدرت در تدبیر امور جهانی در دوران کنونی عمل از طریق جوامع مدنی می باشد. جوامع مدنی سازمانهایی هستند که کارهای تشکیلات حکومتی را بطور مردمی و بدون داشتن تشکیلات حکومتی انجام میدهند. لذا عمل کردن از طریق آنها هم وجهه مردمی را حفظ و هم هزینه ای نخواهد داشت لذا بازیگران قدرت با نفوذ در این سازمانها در هدایت و راهبری غیر مستقیم آنها نقش مؤثر داشته و بدین وسیله در تدبیر غیر مستقیم جهان در عصر جهانی شدن نقش ایفاء مینمایند. البته این کار را در سطح جهانی با نفوذ در جوامع مدنی جهانی و در سطح داخلی با نفوذ در جوامع مدنی داخلی بانجام میرسانند:

در جامعه مدنی جهانی سازمان های خاصی، وجود دارد که در تدبیر امور جهان دخالت دارند. کمیسیون سازمان ملل متحد در مورد "تدبیر جهانی" (Global governance)، این سازمان ها را به دو دسته کلی تقسیم می کند: سازمان هایی که از بالا به پایین عمل می کنند و سازمان هایی که از پایین به بالا عمل می کنند. (Knight, 1995, pp. 557-571)

۴-۱. سازمان های جوامع مدنی که از بالا به پایین عمل می کنند

این سازمانها نیز خود به دو دسته تقسیم میشوند: سازمانهای "ملت محور" و سازمان های "دولت محور". سازمانهای ملت محور تشکلاتی هستند که با حمایت سازمان ملل متحد ایجاد شده اند. (Gordenker, 1995, pp. 357-387)

سازمان های «دولت محور» که در قالب سیستم دولت ها عمل می کنند در زمان جنگ سرد یک جایگاهی را هرچند محدود برای خود کسب کرده بودند اما با فروپاشی شوروی و با تسریع و گسترش روند دموکراتیزه شدن؛ این سازمانها تقریباً اعتبار خود را از دست داده اند. (Weiss, 1997, pp. 417-420)

اما در مورد سازمانهای «ملت محور» که در قالب "سیستم سازمان ملل متحد" عمل می کنند باید گفت که بعد از فروپاشی شوروی و پایان رقابت های شرق و غرب که عملکرد آزادانه منشور ملل متحد را محدود کرده بود؛ سال ۱۹۹۳ نقطه عطفی است، سازمان ملل مشروحتی از اهداف و سازمان های خود را ارائه داد، اما امکانات اجرایی

سازمان ملل در مقایسه با اهداف و آرمان‌ها بسیار محدود بود، لذا، برای حل این مشکل، سازمان ملل از سازمان‌های جامعه مدنی استفاده کرد. روش مطلوب در سازمان ملل، "روش پیمانکاری" است؛ به این شکل که سازمان ملل فعالیت‌ها را به سازمان‌های غیردولتی جهانی واگذار می‌کند و این سازمان‌ها به نوبه خود مجدداً به شکل پیمانکاری به سازمان‌های غیردولتی - ملی واگذار می‌کنند. نقش سازمان ملل تعیین اصولی است که در قالب آن همکاری با سازمان ملل امکان‌پذیر باشد مثلاً ۱- این سازمان‌ها مدیریت دموکراتیک داشته باشد (Gordenker and Weiss, 1997, p. 461) ۲- سازمان ملل عملکرد این سازمان‌ها را کنترل و هدایت کند، به نحوی که آنها در قالب سیستم سازمان ملل در مجموع عمل نمایند.

۴-۲. سازمان‌های جوامع مدنی که از پائین به بالا عمل می‌کنند

این سازمان‌ها عمدتاً توسط مردم تأسیس و بنیان‌گذاری میشوند و به آنها «سازمانهای مردم‌نهاد» نیز می‌گویند. وجود این سازمان‌ها بیانگر یک تحول ماهوی در بین "دولت-ملت‌ها" و "حاکمیت‌ها" هست زیرا وجود آنها بیانگر دولت محدود است و البته خود این سازمان‌ها در پیدایش دولت محدود نقش مهمی را ایفاء می‌کنند. این سازمان‌ها چه "آرمانی" باشد، چه "کارکردی"، از این جهت بحث‌انگیز هستند که دچار یک تعارض شده‌اند؛ منبع درآمد این سازمان‌ها اکثراً دولت‌ها هستند، بنابراین آنها به طریقی به خواسته‌های دولت‌ها باید توجه کنند که این امر موجب زیر سلطه رفتن آنها می‌شود و در نتیجه اعتبار آنها از دست خواهد رفت، لذا این سازمان‌ها از یک سو سعی می‌کنند حداکثر امکانات را از دولت‌ها به دست آورند و در این مورد با یکدیگر رقابت می‌کنند، از سویی دیگر با دولت‌ها در تعارض هستند چون در جستجوی استقلال بیشتر می‌باشند. چرا که علت وجودی این سازمان‌ها انجام دادن کارهایی است که در گذشته توسط دولت‌ها انجام می‌گرفت، پس این‌ها مجبورند کارکردهای دولت را در چالش بگیرند، بنحوی که وجود خود را توجیه کرده، فعالیت‌های خود را گسترش دهند؛ و از طرفی این چالش ایجاد کردن یک نوع مشروعیت را برای این سازمان‌ها ایجاد می‌کنند. لذا در اینجا لازم است کمی درباره شکلهای عملکردی این نوع سازمانها از لحاظ سیاسی و فرهنگی بگوئیم:

۴-۲-۱. عملکرد سیاسی سازمان‌های جوامع مدنی مردم‌نهاد

این سازمان‌ها از لحاظ سیاسی دارای کارکردهای مشخصی هستند: ۱- ایفای نقش پاسخ‌گیر: آنها همانند گروه‌های فشار عمل می‌کنند، دولت‌ها و سازمان‌های دولتی جهانی را مجبور به پاسخگویی می‌کنند؛ و نیز همزمان آنها را به انجام دادن کارهایی مجبور می‌کنند. ۲- تعیین دستور کار سازمان‌های دولتی بین‌المللی و دولت‌ها: برخی از این سازمان‌ها آرمانگرا و اخلاقگرا هستند و در تعیین دستور کار سازمان‌های دولتی بین‌المللی و در مواردی دولتها نقش مؤثری ایفاء می‌کنند. (Smith, 1997, pp. 595-3619) کمک به شکل‌گیری و گسترش جامعه مدنی: این سازمان‌ها از طریق کمک-رسانی و ایجاد فضای لازم و از طریق اطلاع‌رسانی، به شکل‌گیری و گسترش جامعه مدنی شدیداً کمک می‌کنند و این کار را آگاهانه انجام می‌دهند. (Nelson, 1997, pp. 467-470) کمک به توسعه کشورها: این سازمان‌ها معمولاً در مناطق محروم‌تر جهان فعالیت می‌کنند. اما درخصوص چگونگی روابط بین این سازمان‌ها باید گفت که دو نوع ساختار در حال شکل‌گیری می‌باشد: ۱- ساختارهای موقت: این ائتلاف‌ها غیررسمی هستند و به‌طور روزافزونی مورد استفاده قرار می‌گیرند و بدین‌نحو است که چندین سازمان با اهداف و کارکرد مشابه با هم ائتلاف می‌نمایند؛ این‌گونه ائتلاف‌ها برای انجام موفقیت‌آمیز یک کار انجام می‌گیرد و بعد از آن کار یا طرح؛ ائتلاف خود به خود از بین می‌رود. ۲- ساختارهای پایدار: برخی از این سازمان‌ها با یکدیگر یک نوع فدراسیونی را ایجاد می‌نمایند، مثلاً سازمان‌های جهان‌سومی که روی مسئله توسعه فعالیت می‌کنند یک چنین سازمانی را در ژنو تاسیس نمودند؛ و یا سازمان‌هایی که در مورد محیط زیست فعالیت می‌کنند یک سازمان فراسازمانی ایجاد کردند تحت عنوان Earth Action این سازمان دارای هفتصد سازمان بین‌المللی غیردولتی است و بیست و پنج کشور بطور پایدار با این سازمان همکاری می‌کنند.

۴-۲-۲. عملکرد فرهنگی سازمان‌های جوامع مدنی مردم‌نهاد

عملکرد این سازمان‌ها از لحاظ فرهنگی بقول هانا آرنت مبتنی بر: گفتگو، توافق، بردباری و تنوع است. (هابرماس، ۱۳۷۰، ص ۱۱۰) و در نتیجه این سازمان‌ها در واقع روش‌های دیپلماسی سنتی را رفته‌رفته از بین می‌برند (و حتی آن را نابود می‌کنند) چرا که دیپلماسی سنتی بقول ماکس وبر محور کارش تحمیل اراده یک بازیگر بر بازیگر دیگر است. (وبر، ۱۳۷۴ ص ۱۳۹) از سویی دیگر عملکرد این سازمان‌ها در تعاملات

جهانی ارائه نوع خاصی از فرهنگ میباشد در این فرهنگ جدید "کار دست‌جمعی"، "اقدام مشترک"، "افزایش آگاهی‌ها"، "وابستگی متقابل" در بالاترین اولویت قرار دارد. محورهای این دیپلماسی نوین عبارتند از: "ارتباطات آزاد"، "خودداری از مطلق-گرایی"، "تقبل پذیرش دیگری"، "رسیدن به توافق"؛ مقصود از این فرهنگ جدید این است که رفتار این سازمان‌ها، حالت یک شبکه سایبرنتیکسی دارد. و این شبکه سایبرنتیکی عظیم از شبکه‌های متعدد و بیشماری تشکیل شده است، و مبتنی بر این اندیشه درست شده است که "وابستگی متقابل" وجود دارد، و اینکه هیچ کس "اطلاعات"، "توان مدیریتی"، و "نگرش کلان" لازمه برای حل همه مسائل جهانی را ندارد. و از این گذشته هیچ بازیگری "قدرت" و "اقتدار" لازمه را برای حل مسایل ندارد؛ یعنی نگرش آنها به جهان یک نگرشی بسیار انعطاف‌پذیر و کاملاً افقی است. نگرش افقی به این معناست که جهان را به صورت پدیده‌ای بدون مرکز در نظر می‌گیرند؛ تمامی تعاملات انسانی مولد نوعی ارتباطات است.

در یک الگو می‌توان جهان را به شکل یک سیستم ارتباطاتی عظیم و بسیار پیچیده متشکل از میلیون‌ها سیستم ارتباطاتی همپوش تصور نمود. (Burton, 1968) بازیگران این جهان (پدیده) "دولت‌ها" هستند، "سیستم‌های تدبیر" هستند و خود "بازار" هم یک بازیگر تلقی می‌شود. از سوی دیگر همان طور که در نظریه‌های سایبرنتیکس آمده است کنترل یک سیستم از طریق کنترل ارتباطات امکان‌پذیر است. لذا امروزه یکی از اساسی‌ترین و جنجال‌برانگیزترین مسائل روابط بین‌الملل عبارت است از کنترل ارتباطات در سطح جهان. (Grodins, 1970, pp.2-6)

۴-۳. رهبری شبکه‌های تدبیر امور جهانی از طریق جوامع مدنی مردم‌نهاد

بدیهی است در دوران معاصر، جوامع مدنی جهانی مردم‌نهاد، در مورد سیاست دولت‌ها رأی می‌دهند و دولت‌ها بالاجبار ناگزیرند فعالیت‌های خود را با تدابیر ایشان هماهنگ کنند اما همزمان دولت‌های قدرتمندتر سعی می‌کنند رهبری این شبکه‌های تدبیر را در دست بگیرند.

کمک‌های اضطراری جهانی نمونه خوبی از عملکرد بازیگران عمده جهانی در زمینه تدبیر و هدایت شبکه‌ها محسوب می‌شود. از اواسط دهه ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۳ هزینه کمک‌های اضطراری برای دولت‌ها به میزان ۶۰۰ درصد افزایش یافت و به سقف ۳/۲

میلیارد دلار رسید. کشورهای غربی سالیانه ده میلیارد دلار صرف هزینه های اضطراری می کنند. (Duffield, 1997, p.539)

در آمریکا و اروپا، سازمان های نوینی ایجاد شده اند که نقش آنها در دست گرفتن رهبری شبکه های تدبیر است. در این رابطه فی المثل به سه سازمان عمده که این نقش را ایفاء می کنند میتوان اشاره کرد: مثلاً یکی (European Community Humanitarian office) است که مربوط میشود به اروپا و دیگری (UN / Humanitarian affairs Department of US. Agency for International Development) است که مربوط می شود به سازمان ملل و سومی (US. Agency for International Development) است که مربوط می شود به آمریکا. در همین راستا دولت کلینتون در وزارت امور خارجه معاونتی برای امور جهانی ایجاد نمود. معاونت فوق بر امور و فعالیتهایی مانند مسائل محیط زیست، حمایت از حقوق بشر، توسعه دموکراسی، اجرای قوانین حقوق بین الملل و مسئله مهاجرت نظارت می کند و فعالیتهای سازمانهای مختلف را هماهنگ می سازد. آژانس ایالات متحده برای توسعه بین المللی در فرآیند هماهنگ سازی و هدایت تدبیر جهانی نقشی محوری ایفا می کند. بدین نحو که در سال ۱۹۸۲ نزد این سازمان ۱۴۴ سازمان دیگر ثبت شدند و این روند ادامه پیدا کرد تا جایی که تعداد آنها در سال ۱۹۹۶ به ۴۱۹ سازمان افزایش یافت. (Rieff, 1997, p.133) اهمیت این اقدام در این است که چندین شبکه سلسله مراتبی ایجاد می شود و این شبکه به این سه بازیگر اجازه می دهد امکانات فوق العاده ای را بسیج کند که هر یک از آنها به تنهایی نمی توانست آنها را بسیج کند. هم چنین این شبکه ها توان چانه زنی این سازمان های کنترل را افزایش می دهد و به نظر می رسد که دیپلماسی نوین یعنی استفاده از مذاکره و گفتگو برای تحقق اهداف سیاست خارجی در همین امر نهفته است.

علی ایحال آنچه که نمایان است اینست که امروزه بازیگران قدرت از طریق استفاده از یک "سیستم سایبرنتیک" (یعنی علم یا هنر کنترل سیستم ها از طریق کنترل اطلاعات که سیستمی بسیار انعطاف پذیر است)، از رفتار و حرکات مبتنی بر "قدرت" احتراز می کنند و از طریق "اطلاعات" و "ارتباطات آزاد" و "رفتار انعطاف پذیر" و "بدون استفاده از قدرت" بویژه از طریق سازمانهای مدنی به تدبیر امور جهانی مبادرت و به اهداف خود در سطح جهان نائل می شوند.

۵. نتیجه گیری

در دوران معاصر و در فرآیند جهانی شدن مردم جهان بهم پیوند خورده‌اند، از نظر اقتصادی، عوامل تولید، منابع طبیعی، سرمایه، دانش فنی، نیروی کار و نیز کالاها و خدمات ایشان در سراسر جهان جابجا میشوند؛ شهرها و روستاها، مناطق فقیر و غنی، مناطق توسعه یافته و توسعه نیافته همگی در یک رابطه دیالکتیکی و وابستگی متقابل با یکدیگر قرار میگیرند؛ برای استفاده از محصولات تولید شده در همه بازارها قالبهای مشترک و اصول تعریف شده شکل گرفته و با گسترش این اصول و قالبها بتدریج مسایل قومی و نژادی هم، رنگ و بوی خود را از دست میدهند.

در بررسی و تحلیل اینکه در دوران معاصر بازیگران قدرت چگونه عمل میکنند و تدبیر جهان چه روندی را طی میکند فرآیند مذکور بطور نظری و عملی مورد توجه قرار گرفت، از لحاظ نظری مخالفان لیبرال دمکراسی میگویند در این عصر عده ای با تسلط بر اقتصاد و تکنولوژی، بر جهان تسلط و بطور نامحسوس امور جهانی را تدبیر می نمایند؛ اما لیبرالها با تأکید بر ویژگیهای فردی انسانها، ساختار سلسله مراتبی روابط بین انسانها را طبیعی دانسته و این ساختار را در سطح کلان در روابط بین الملل نیز تعمیم میدهند؛ اینها میگویند در این ساختار سلسله مراتبی بازیگری که از دیگران قدرتمندتر است سعی می کند ساختارهایی را ایجاد کند تا بتواند در چارچوب آنها حداکثر منافع را از آن خود نماید.

در بررسی عینی مشاهده گردید که قدرتهای اقتصادی تقریباً از اوایل دهه هفتاد میلادی در سه منطقه جهان یعنی آمریکا، اروپا و ژاپن با تشکیل «کمسیون سه جانبه» متشکل از نخبگان سیاسی و اقتصادی این سه کشور بمنظور تقویت و سوق دادن اقتصاد جهانی در راستای منافع و گسترش و تعمیق وابستگی متقابل در مدیریت اقتصاد جهان اقدام نمودند. ایشان در این راستا برای هماهنگی بیشتر، گروه هفت کشور بزرگ صنعتی جهان موسوم به G7 را تأسیس و برای وابسته کردن جهان سوم به قدرتهای اقتصادی از روشهایی چون پشتیبانی از گروهها و نخبگان میانه رو، برقراری روابط حسنه و شخصی با رهبران جهان سوم و ذینفع ساختن آنان در ساختار قدرت جهانی، ذینفع کردن نخبگان سیاسی اقتصادی جهان سوم در اقتصاد جهانی، ایجاد روابط فرهنگی گسترده، تبلیغات و توسعه همکاری های نظامی، حمایت از دموکراسی و حقوق بشر، برقراری روابط اقتصادی با ثبات و بالاخره با اجرای دیپلماسی بدهی یعنی وابسته کردن جهان

سوم از طریق بدهکار نمودن آنها بعنوان یک افسار جهت ثبات و بی ثبات کردن این جوامع و خفه کردن مخالفان استفاده کردند.

اقدامات مذکور عمدتاً بطور محسوس و برای ایجاد ساختارهای جهانی و در جهت مدیریت اقتصاد جهانی صورت گرفت اما در وضعیت کنونی و با توسعه ارتباطات و وسائل نوین ارتباطی و آگاهی سریع عموم مردم جهان از اینگونه اقدامات، قدرتمندان اقتصادی جهان که در قالب شرکتهای بزرگ چند ملیتی دست به اینگونه اقدامات میزدند ناگزیر از روشهای نوین و غیر محسوسی برای تدبیر جهان و مدیریت امور برای تامین منافع اقتصادی خود بهره جستند. ایشان با نفوذ و پشتیبانی غیر محسوس (و بعضاً با چند واسطه) در جوامع مدنی، هدایت جوامع مدنی را در جهت فشار به مراکز فرهنگی و اقتصادی و حتی نظامی حکومتهای جهان به منظور تأمین منافع خویش برعهده گرفتند. این قدرتمندان اقتصادی برای هدایت جوامع مدنی از طرق مختلفی عمل مینمایند من جمله با تأسیس یا نفوذ در موسسات خیریه، سازمانهای مردم نهاد و با عناوین مختلف فی المثل بعنوان کمک به توسعه، کمک به فرهنگ و آموزش، در سازمانها نفوذ کرده و حتی در هیات امناء موسسات آموزشی و دانشگاهها نفوذ و بتدریج هدایت تحقیقات و سیاست های آموزشی را بطور غیر محسوس در دست میگیرند. و متأسفانه بخاطر پیچیدگی عمل ایشان، حکومتها و مبارزان و آزادی خواهان نمیتوانند اقدامی بکنند و لذا قدرتمندان اقتصادی جدید که ما از ایشان بعنوان بازیگران قدرت جهانی یاد میکنیم بدون کمترین مقاومتی از سوی مبارزان و حکومتهای مستقل، و حتی با گرفتن ژستی مردمی و در قالب جامعه مدنی منافع خود را از طریق تدبیر نامحسوس امور جهانی تامین می نمایند. در این مقاله به انواع جوامع مدنی جهانی، منطقه‌ای و ملی و طرق مختلف نفوذ بازیگران قدرت در این جوامع توجه داده شده است. باشد که این تحقیق بعنوان کاری جدید سرآغاز تحقیقاتی از این نوع برای شناخت بیشتر روشهای نوین تدبیر جهان و خنثی سازی اقدامات سلطه گران بر مقدرات مردم جهان باشد.

کتابنامه

- ایونز، مارک (۱۳۸۳)، «نخبه گرایی»، ترجمه: محمود شهابی، تهران: مجله فرهنگ و اندیشه، تارو، لستر (۱۳۷۶)، آینده سرمایه داری، ترجمه عزیز کیاوند، تهران: انتشارات آگاه.

- جکسون و سورنسون، رابرت و گئورگ، ۱۳۸۵، درآمدی بر روابط بین الملل، ترجمه: رجائی، در مجموعه مقالات راجع به قدرت، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. سال سوم، شماره ۱۰.
- صداقت، پرویز (۱۳۷۹)، «سرشت جهانی شدن و زمینه‌های آن»، تهران: مجله بورس. مجموعه جهانی شدن سیاست، جلد اول، تهران: انتشارات ابرار معاصر. مرکز.
- مهدی ذاکریان و دیگران، تهران: نشر میزان.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴)، مفاهیم اساسی جامعه شناسی، ترجمه: احمد صدارتی، تهران: نشر. هابرماس، یورگن (۱۳۷۰)، «مفهوم ارتباطی قدرت از نظر هانا آرنست»، ترجمه: فرهنگ. هادن، استفن و ریچارد وین جونز (۱۳۸۳)، نظریه‌های مارکسیستی روابط بین الملل، در مجموعه جهانی شدن سیاست، جلد اول، تهران: انتشارات ابرار معاصر.

- Bello, W, ET, Sh. Cumingham, 1994, "De I, adjustment structural en ses implacable desseins", Le Mond Diplomatique, September.
- Bird, 1980, Koi, co – opting the Third World Elites, "Trilateralism and Saudi Arabia", Trilateralism, op. cit.
- Burton, J. W, 1968, Systems, States, Diplomacy and Rules, Cambridge University, press.
- Duffield, mark, 1997, "NGO Relief in War Zones: Towards Analysis of The New Aid Paradigm", Third World Quarterly, Vol.18, No. 3.
- Freiden, J, "the Trilateral Commission: Economics and Politics in 1970s", op. cit, p. 63. In H. Sklar Ed.
- Gordenker, Leon, And Weiss, Thomas G, 1995, "Pluralizing Global Governance Analytical Approaches and Dimensions".
- Gordenker, Leon, And Weiss, Thomas G, 1997, "Developing Responsibilities: A Framework for Analyzing NGOs and Services" Third World Quarterly, Vol.18, No. 3.
- Grodins, F. S, 1970, Similarities and Differences between Control System in Engineering and Biology in Global Systems Dynamics, by. E.O. Attinger, S. Korger.

بازیگران قدرت، تدبیر امور جهانی و جوامع مدنی / کیامرث جهانگیر ۱۰۳

- Knight, W. Andy, 1995, "Straddling the Fence: An Equivocal Proposal for Future Multilateral Governance" *Third World Quarterly*, Vol. 16, No. 3, September.
- Lavigne, Marie, 1994, "L'Economie Russe tout entière saisie par la Finance", dans *Le Monde Diplomatique*.
- Lilley, James, 1994, "Freedom through Trade, in Foreign policy", No. 94, spring.
- Nelson, Paul J, 1997, "Deliberation, Leverage or Coercion? The World NGOs and Global Environmental Politics: Comment on Payne", in *Journal of Peace Research*, Vol. 34, No. 4, November.
- Ould - mey, Mohameden, 1994, "Global Adjustment: Implications for Peripheral States, in *Third World Quarterly*", Vol. 15, No. 2.
- Rieff, David, 1997, "Charity on Rampage", *Foreign Affairs*, Vol. 76, No. 1, January – February.
- Sklar, H and R. Everdell, 1980, "Who's Who on the Trilateral Commission", in H. Sklar ed. *Op. cit.*
- Sklar, Holly, "Trilateralism: Managing Dependence and Democracy", *op. cit.*
- Sklar, Holly, 1980, "Founding the Trilateral Commission: Chronology 1970-1977", in, *Trilateralism*, edited by Holly Sklar, Southend Press, Boston.
- Smith, E. M, and Weiss, T. G, 1997, "UN Task Sharing: Towards or Away from Global Governance", *Third World Quarterly*, Vol.18, No. 3.
- Weiss, Thomas G, 1997, "Guest Editor's Note", *Third World Quarterly*, Vol. 18, No. 3.